

عنوان مقاله: بازخوانی علم مدرن و بازسازی علم دینی

نویسنده: حمید پارسانیا

منبع: راهبرد فرهنگ پاییز ۱۳۸۷ شماره ۳

صص ۱۷-۳۱

- مفهوم علم در دو سده نوزدهم و بیستم، به دلیل تغییر مبانی معرفت شناسی و فلسفه جامعه علمی، تحولاتی داشته است. برخی از تغییرات بدون آنکه معنای علم را تغییر دهد. دامنه تغییرات معرفت علمی را محدود کرده و بعضی دیگر به تحول در معنای مدرن علم منجر شده است.
- در این مقاله با بازخوانی تحولات تاریخی مفهوم علم، به معنای قدسی و دینی علم و برخی راه های بازسازی دانش دینی و چالش های مربوط به آن اشاره شده است.

بازسازی دانش دینی

مقدمه

الف- علم دینی و قدسی

- خصوصیت علم مدرن استقلال آن از حوزه دین و معرفت است و این استقلال هرگز مانع از آن نبوده است که دین و معنویت به عنوان یکی از موضوعات و حوزه های مطالعاتی آن را در نظر گرفته شود. مطالعاتی را که مردم شناسان، جامعه شناسان و با روان شناسان نسبت به دین و امور قدسی انجام داده اند. بخشی از فعالیت های علم مدرن نسبت به امور قدسی استپرداختن علم به موضوعات معنوی و دینی به معنای معدودی- قدسی و یا دینی بودن علم نیست، بنابراین مراد از علم قدسی و دینی، علم به امور معنوی و مقدس نمی باشد، بلکه مراد علمی است که بر حسب ذات و یا ساختار نظری و معرفتی خود از هویت قدسی معنوی و یا دینی برخوردار باشد.

ب- پرسش از امکان علم دینی

- معنای پوزیتیویستی علم مانع از امکان شکل گیری علم قدسی و دینی بوده است، ولی به لحاظ تاریخی این معنا از علم در معرض تردید و اشکالات فراوانی قرار گرفت و به دنبال آن معنای جدیدی از علم پا به عرصه گذاشت. این معنا که در دامن فلسفه، علم، از دهه ۶۰ میلادی به بعد به طور جدی مطرح شد و در اندیشه های پست مدرن بسط و گسترش یافت، امکان جدیدی را برای تصور عالم دینی و قدسی پدید آورد.

- در این مقاله بحث علم قدسی و دینی بر اساس دو معنای مدرن و پست مدرن علم در طی دو قرن نوزدهم و بیستم پی گرفته می شود و تطوراتی که معنای پوزیتیویستی علم در طی مدت فوق پیدا کرده و فرصت هایی که برای عنوان علم قدسی و دینی پدید آمدهف بازگویی می شود.

ج) مدعای مقاله

- مقاله مدعی است بر اساس تعریف های پست مدرن از علم نیز امکان علم دینی و یا قدسی جود ندارد. پدید آمدن عالم قدسی دارای الزاماتی است و این علم تنها با عبور از معنای پوزیتیویستی علم محقق نمی شود. برای شکل گیری علم دینی باید از مفروضات پنهان اندیشه های پست مدرن نیز عبور کرد. علم دینی و معنوی با تفسیر دیگری از علم سازگار است که فراتر از دنیای مدرن و اندیشه های پست مدرن امکان بروز و حضور می یابد. تفسیر و تعریفی که فرهنگ و تمدن اسلامی از دیرباز با آن آشنا بوده و اینک با مرجعیت علم مدرن از دسترس سازمان های رسمی علم کشورهای اسلامی خارج شده است.

علم دینی و معنوی

قداست، دین و علم

- نسبت قداست، معنویت و دیانت با علم را می توان به گونه ای توصیفی پاسخ داد. به این معنا که حقیقت معنویت قداست، دیانت و علم را شناخت و بر این اساس نسبت آنها را سنجید. ولی چون کلمه علم در دوره های مختلف تاریخی کاربرد واحدی نداشته، بحث ما شیوه ای تاریخی نیز پیدا می کند، یعنی ما در طی بحث تطوراتی را که لفظ علم به لحاظ تاریخی و فرهنگی دانسته است، دنبال می نماییم و بر این اساس از نسبت آن با قداست معنویت و دین سخن می گوییم.

معنای پوزیتیویستی علم در قرن نوزدهم

- بحث تاریخی خود را به گذشته دور نمی بریم، بلکه از زمانی آغاز می کنیم که علم به معنای مستعمل امروزی آن به کار رفت. علم در معنای مدرن آن ناظر به دانش آزمون پذیر است و از این حیث در مقابل معرفت های دیگر بشری قرار می گیرد. (۲)
- از معرفت های غیر علمی به حسب حوزه های مختلف آن با عناوین گوناگونی می توان یاد کرد مانند، ایدئولوژی، اسطوره، دین، فلسفه، مجموعه این معارف و از جمله معرفت علمی در سطح ادراک و آگاهی عمومی بشر بخشی از فرهنگ را تشکیل می دهند و این معرفت فرهنگ ویژه و مربوط به خود را نیز ایجاد می کند.

آزمون پذیر

- علم از **نیمه دوم قرن نوزدهم** به معنای مزبور به کار برده شد (شاپین، ۲۰۰۵، ۳۱۷-۳۱۴) قبل از آن معرفت های غیرتجربی و قیاسی را نیز شامل می شد و دلیل استعمال کلمه علم در این معنا سیطره آمپریسیسم و حس گرایی و همچنین غلبه رویکرد دنیوی و این جهانی بشر به عالم بود.

تغییر معنا

- روشنگری مدرن در دو قرن هفدهم و هجدهم با نوعی راسیونالیسم و عقل گرایی قرین بود و حضور و نفوذ عقل گرایی مانع از این می شد که علم در معنای تجربی و آزمون پذیر آن محدود و مقید شود دکارت، اسپینوزا، لایبنیتس از جمله فیلسوفان عقل گرایی بودند که تحقیقات و تتبعات خود را غیر علمی نمی دانستند.

فیلسوفان عقل گرا

- از قرن نوزدهم به بعد معنای علم در حقیقت دگرگون نشد، بلکه بنیان آن تغییر یافت، زیرا علم به معنای معرفتی بود که عهده دار شناخت و یا کشف خارج بود و این معنا با مبنای راسیونالیسم، دانش غیر تجربی و آزمون ناپذیر را نیز شامل می شد.

- آنچه که از قرن نوزدهم به بعد رخ داده تغییر مبنای علم بود، به این بیان که به دلیل غلبه معرفت شناسی آمپرسیستی، علم حسی به عنوان تنها راه شناخت و ارتباط انسان با جهان خارج معرفی شد. بدیهی است که اگر حس تنها راه شناخت جهان واقع باشد معرفت علمی یعنی معرفتی که عهده دار شناخت واقع است، معرفتی خواهد بود که از طریق حس به دست آید و یا دست کم از طریق حس قابل اثبات و یا ابطال باشد و یا آنکه از این طریق حس قابل اثبات و یا ابطال باشد و یا آنکه از این طریق بتوان ان را تایید کرد(آیزر، ۱۹۳۶ و ۱۹۵۵)

- قرن نوزدهم قرن غلبه حس گرایی است و در این قرن به تدریج علم از معنای سابق خود منصرف می شود و معنای جدیدی را پیدا می کند.

قرن غلبه حس گرایی

انصراف لفظ علم

- قبل از اینکه معنای علم تغییر کند، **مبنای معرفت شناختی علم** متحول شد و این امر مصداق علم را به معرفت های آزمون پذیر و تجربی مقید کرد و به دنبال آن علم ازد مصادیق غیر تجربی خود منصرف شد و در معنای جدید به کار رفت و این معنا در حاشیه اقتدار دنیای غرب به سرعت بسط پیدا کرد چندان که امروز با مرجعیتی که دانش غربی پیدا کرده سازمان های رسمی علم را در دنیا تسخیر کرده است. اینک معانی یا مبانی پیشین علم برای بسیاری از اذهان ناشناخته است و مای نیز به همین دلیل در اینجا بحث تاریخی خود را درباره علم با همین معنا آغاز می کنیم زیرا ما با آن که در دنیا اسلامی زندگی می کنیم با این معنا مانوس تریم. محیط های علمی ما نیز از دبستان و دبیرستان تا سطوح عالی آموزش همین معنا از علم را به عنوان یک امر مسلم القا می کنند.

- علم به این معنا- که از این پس با عنوان معنای پوزیتیویستی علم از آن یاد می کنیم- در طی دو قرن نوزدهم و بیستم تحولاتی داشته است و دانشمندان بر اساس نوع تلقی که از این معنا داشته اند به صور مختلف درباره **نسبت ان با معنویت و قداست** داوری کرده اند.

معرفت علمی در قبال معرفت فلسفی و دینی

- معنای پوزیتیویستی علم در نیمه قرن نوزدهم و نیمه نخست قرن بیستم به اوج اقتدار تاریخی خود رسید در قرن نوزدهم آگوست کنت نماینده برجسته تفکر پوزیتیویستی است. او تاریخ بشری را به لحاظ معرفتی به سه دوره تقسیم می کرد. دوران تفکر ربانی و تئولوژیک دوران تفر فلسفی و سرانجام دوران تفکر علمی از نظر او معرفت علمی جایگزین معرفت دینی و فلسفی شده است.)

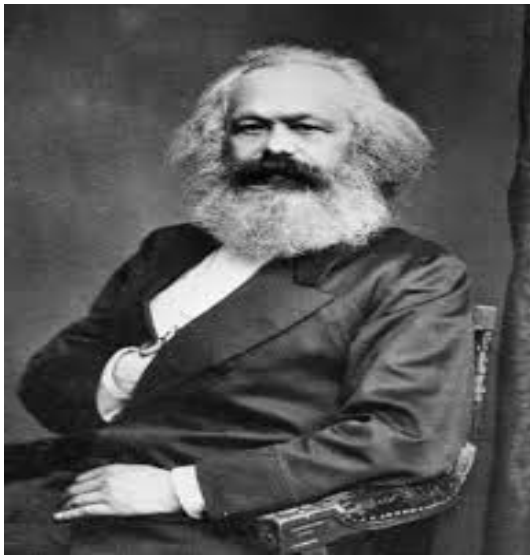
- به نظر او و غالب کسانی که در آن زمان علم را در معنای جدید آن به کار می بردند، این نوع از معرفت کارکردهای دو نوع معرفت فلسفی و دینی را می توانست داشته باشد. از نظر آن ها معرفت دینی و فلسفی به لحاظ تاریخی نقش مقدماتی را برای شکل گیری و پدید آمدن معرفت علمی داشته اند و با آمدن این نوع از معرفت نیازی به معارف پیشین نیست. به نظر کنت معرفت علمی به حسب ذات خود مستقل از معرفت دینی و فلسفی است و با رشد معرفت علمی، معرفت های پیشین زائل و نابود خواهد شد (آرون، ۱۳۶۴، ۸۳-۱۴۸)

کارکردهای دو نوع معرفت فلسفی و دینی

دامنه علم پوزیتیویستی در قرن نوزدهم

- در نگاه کنتف موضوعی از موضوعات نبود که پیامبی از پیامبران و یا فیلسوفی از فیسلوفان درباره آن داوری کرده باشد و علم نتواند درباره صحت و سقم، درست و خطا بودن آن داوری کند بلکه داوری واقعی درباره آن موضوعات مربوط به دانش علمی بوده است.
- علم مورد نظر او هستی شناسی نوینی را که همان ماتریالیسم بود نشانه می گرفت و دین و آیین جدیدی را که از آن با عنوان دین انسانیت و اومانیزم یاد می کرد. تبلیغ و ترویج می نمود کنت در تبلیغ این مرام و مسلک نوین، نظیر حواریون مسیح نامه هایی را به امپراطوران زمان خود می فرستاد

ماتریالیسم



• مارکس نیز در همان قرن پژوهش‌ها و آثار خود را علمی می‌دانست. او با آنکه ادیان و اندیشه‌های کاپیتالیستی و لیبرالیستی قرن هجدهم و نوزدهم را با عنوان ایدئولوژی معرفی می‌کرد. وصف دیگری را برای این نوع از ایدئولوژی‌ها ذکر می‌کرد و آن وصف ذهنی بود. یعنی ایدئولوژی‌های مزبور را ذهنی می‌خواند و مرادش از این کار معرفی نوعی دیگر از ایدئولوژی علمی یاد می‌شد.

مارکس

- بنابراین قرن نوزدهم را قرن مکتب سازی های علمی و یا ایدئولوژی های علمی می توان نامید. در این قرن، نگاه غالب این بود که معرفت های دینی، اساطیری، فلسفی و متافیزیکی معرفتی علمی نیستند بلکه هر یک از این معارف می توانند موضوع معرفت علمی قرار گیرند. علم می تواند با شناخت این حوزه های معرفتی و یا داوری های علمی خود درباره موضوعات آنها نیازهایی را که این دسته از معارف تا پیش از آن به روش های غیر علمی دنبال می کرده اندف تامین نماید. دورکیم در تداوم این نگرش بود که با معرفی هویت غیر علمی گزاره های دینی، تدوین نوع علمی اخلاق را که از آن با عنوان اخلاق صنفی یاد می کرد پیش بینی نمود. از نظر او علم، توان تولید دانش اخلاق نوینی را نیز دارا است.

علم در آغاز قرن بیستم

- از دهه پایانی قرن نوزدهم به تدریج پرسش های جدیدی درباره نسبت معنای پوزیتیویستی علم با معارف اخلاقیف معنوی و متافیزیکی پدید آمد. در این زمان معرفت علمی همچنان حلقه مستقلى از دیگر حلقه هیا معرفتی است. حس، منبع اصلی معرفت را تشکیل می دهد و اگر ذهن در فرایند شکل گیری معرفت علمی از طریق فرضیاتی فراتر از مشهودات و محسوسات فعالیت می کنند. این نوع فعالیت نیز به دلیل تعاملی که با حس از طریق آزمون های تجربی انجام می دهد استقلال معرفت علمی را از دیگر فعالیت های ذهنی حفظ می کند

فراتر از مشهودات و محسوسات

جدایی علم از ارزش

- نخستین حادثه ای که در این مقطع رخ می دهد توجه تدریجی جامعه علمی به محدودیت دانش آزمون پذیر علمی است. به این بیان که علم به دلیل ساختار آزمون پذیر خود نمی تواند درباره گزاره های هنجاری و ارزشی داوری کند و به بیان دیگر علم نمی تواند از سنخ گزاره های اخلاقی و ارزشی تولید نماید. اگر هم علم درباره هنجارها و ارزش ها داوری داشته باشد، در مقام بیان صحت و سقم این دسته از گزاره ها نمی تواند باشد بلکه زمینه های تکوین، شکل گیری و فرایند آمد و شد آنها را در عرصه زندگی بشر به گونه ای آزمون پذیر بیان می کند.

گزاره های هنجاری و ارزشی



هیوم

جدایی دانش از ارزش و ناتوانی علم از ارائه داوریهای ارزشی ریشه در مبنای معرفت شناختی علم پوزیتیویستی داشت، زیرا هنگامی که حس، راه شناخت جهان و معیار تشخیص صدق و کذب گزاره های علمی باشد و عقل با صرف نظر از حس، ارزش جهان شناختی خود را از دست بدهد، راهی برای شناخت صدق و کذب علمی این دسته از گزاره ها باقی نمی ماند بلکه این گونه از گزاره ها با توجه به کارکردهای روانی و اجتماعی خود و در مقام پاسخ به برخی نیازهای توسط فرد با جامعه تولید می شوند. هیوم فیلسوف حس گرایی بود که بیش از این، در قرن نوزدهم، به هویت غیر حسی گزاره های اخلاقی توجه کرده بود (هیوم، ۱۹۵۱، ۴۶۹) و لکن دقت فلسفی او بعد از صد سال به تدریج مورد توجه جامعه علمی قرار گرفت.



- ماکس وبر در دهه دوم قرن بیستم بر همین اساس سخنرانی خود تحت عنوان عالم و سیاست مدار را ارائه کرد. به نظر وی قضاوت ارزشی، کاری اجتماعی و سیاسی و مربوط به حزب و مانند آن است و حلقه درس، مستقل از هنجارها و ارزش هاف گزاره های آزمون پذیر را بیان و شیوه های آزمون و بررسی را دنبال می کند.

ماکس وبر

جدایی علم و متافیزیک

- تنقید علم از گزاره های متافیزیکی نیز بخش دیگری از فعالیت های مورد توجه در نیمه اول قرن بیستم بود. پوزیتیویست های منطقی در حلقه وین به منظور تفکیک گزاره های علمی از گزاره های متافیزیکی تلاش فراوان داشتند. آنان در جهت حفظ استقلال معرفت علمیه گزاره های متافیزیکی را گزاره های مهمل و بیمعنا معرفی کردند. حرکت های یاد شده که به سوی پالایش معرفت علمی از غیر آن پیش می رفت به تدریج این معرفت را از موضع اقتدار به زیر کشید و محدودیت های آن را روشن ساخت. خصلت ابزاری دانش و علم تجربی از این پس بیشتر مورد توجه قرار گرفت، چندان که به تدریج این خصلت جایگزین ویژگی اصلی آن یعنی کاشفیت و شناخت جهان خارج شد.

گزاره های مهمل و بیمعنا

رابطه بیرونی دانش و ارزش

- توجه به ناتوانی علم از داوری های هنجاری، تبیین جدیدی از نسبت بین دانش و ارزش به دنبال آورد. در این تبیین، حلقه معرفتی علم به حسب ساختار درونی خود گرچه مستقل از داوری های ارزشی شکل می گرفت. لکن رابطه ای بیرونی نسبت بین آن دو را شکل می داد: علم که به حسب ذات خود مستقل از ارزش ها و هنجارهای اجتماعی است. با روش آزمون پذیر خود قدرت پیش بینی، پیش گویی و پیشگیری حوادث را به بشر اعطا می کند ولی بشر با لحاظ ارزش ها و هنجارها در دامنه فرهنگ حضوری فعال و تعیین کننده دارند و فرهنگ بدون آنها نمی توانند حیات و دوام داشته باشد.

مستقل از داوری های ارزشی

- ارزش ها به حسب ذات خود هویت علمی ندارند و علم نیز درباره صحت و سقم آنها نمی توانند داوری کنند. ارزش ها در معنا و ساختار علمی نیز تاثیری ندارند، لکن می توانند زمینه بسط و توسعه دانش و معرفت علمی را فراهم آورند و یا آنکه از معرفت علمی برای توسعه و بسط خود، استفاده کنند. ارزش ها به این ترتیب در بود و نبود علوم و در ایجاد فرصت ها برای دانش علمی موثرند. موضوعات علمی و پژوهشی و فرصت های اجتماعی برای پژوهش ها همواره توسط هنجارها و ارزش های حاکم تعیین می شوند و یا آن که تحت تاثیر ارزش ها قرار دارند.

محدودیت های دانش علمی



ریمون آرون

- عالمان و دانشمندان نیز بر اساس رویکرد فوق جایگاه و نقش روشنفکرانه پیشین خود را از دست دادند. آنان در قرن نوزدهم به نام علم به عرصه ایدئولوژی و ارزش های فرهنگی و اجتماعی وارد شده و نقش پیامبرانه ایفا می کردند و یلفردو پارتو، جامعه شناس و اقتصاددان ایتالیایی، عالمان قرن نوزدهم را به همین دلیل عالمان احمق نامید (آرون، ۱۳۶۴، ۵۰۸) علوم انسانی و علوم اجتماعی نیز در قرن بیستم به محدودیت های خود واقف شدند و عالمان این عرصه نیز بر خلاف نقش روشنفکرانه خود به بیان سی رایت میلز بیشتر نقش تکنوکرات های جامعه غربی را به عهده گرفتند.

پیوند ساختاری علم و دیگر حلقه های معرفتی



ماکس هورکهایمر

- به لحاظ تاریخی نسبت بین علم و معنویت و حقایق قدسی به حد مزبور خاتمه نیافت. در نیمه اول قرن بیستم، در مقابل حلقه وین، در حلقه فرانکفورت در بین دانشمندان نئو مارکسیست نظریات دیگری مبنی بر دخالت هنجارها و ارزش های اجتماعی و فرهنگی نه تنها در بستر کاربردی علم بلکه در ساختار درونی معرفت علمی، شکل می گرفت. تحقیقات مزبور گرچه در آن مقطع تاثیر تعیین کنند ای در محیط های آکادمیک و علمی نداشت، لکن به تدریج به عرصه های فرهنگی و اجتماعی و از آن پس به عرصه های علمی نیز راه یافت.



لودویگ ویتگنشتاین

- گفت و گوهای دیگری که در حاشیه حلقه وین پدید آمد مدعیات این حلقه را مبنی بر مهمل و بی معنا بودن گزاره های فلسفی و متافیزیکی مورد تردید قرار داد. با توجه به این مطلب بود که ویتگنشتاین متاخر از موضع نخستین خود در کتاب تراکتاتوس خارج شد و در جایگاه ویتگنشتاین دوم، از متافیزیک نیز به عنوان یک بازی مستقل یاد کرد (ویتگنشتاین، ۱۹۹۲)
- در نقد و بررسی مدعیات حلقه وین مجموعه مباحثی تحت عنوان فلسفه علم شکل گرفتن و در این مباحث، تفکیک ساختاری حلقه معرفتی علمی از دیگر حلقه های معرفتی مورد نقد قرار گرفت.

تغییرات ساختار علمی

- توماس کوهن در دهه ۶۰ میلادی مسئله پارادایم های علمی مطرح کرد (کوهن، ۱۹۷۰). پارادایم ها، الگوهای ساختاری معرفت علمی اند که با روش های علمی و تجربی تحصیل نمی شوند و مانند قضایا تجربی به صورت تجربی و فزاینده تغییر نمی یابند بلکه به صورت دفعی و انقلابی متحول می شوند و به گزینش های جامع علمی مربوط اند.

پارادایم های علمی



امره لاکاتوش

- لاکاتوش در همین راستا از استخوان بندی های علمی سخن گفت (لاکاتوش، ۱۹۷۰) و نشان داد که تغییرات مربوط به این سطح، از سنخ تغییرات تجربی علمی نیست و بالاخره فایرآیند، در کتاب خود با عنوان «بر ضد روش» چیزی را که به عنوان روش علمی نامیده می شود به سخره گرفت (فایرآیند، ۱۹۸۸).

تردید در روشنگری علم

- تاثیر دیگر حلقه های معرفتی در ساختار و تار و پود معرفت علمی در حالی پذیرفته می شد که بیشن از آن در تاریخ اندیشه و فرهنگ غرب دو گام دیگر برداشته شده بود.
- **اول** با سیطره و غلبه حس گرایی و پوزیتیویسم در قرن نوزدهم معرفت عقلی با صرف نظر از دانش حسی و آزمون های تجربی استقلال جهان شاختی خود را از دست داده و از اعتبار ساقط شده بود.
- **دوم** با پدید آمدن روشنگری مدرن از قرن شانزدهم ارزش علمی معرفت شهودی و وحیانی نیز مورد انکار قرار گرفته و این سطح از معرفت نیز مرجعیت علمی خود را از دست داده بود.

- در حقیقت در قرن نوزدهم روشنگری مدرن با از دست دادن پایه های عقلی خود به دانش تجربی، محدود و مقید شده بود و اینک نفی استقلال معرفت تجربی و پذیرش حضور افعال دیگر حوزه های معرفتی در متن دانش علمی به معنای تردید در هویت روشنگرانه دانش علمی بود. اگر معرفت علمی به دانش تجربی مقید و محدود شده است و این دانش نیز ارکان و بنیان های خود را بر حلقه های معرفتی دیگری که فاقد هویت علمی اند، قرار می دهد.

روشنگری مدرن

• **پس علم در اصول و ساختار خود هویتی روشن و یا علمی ندارد** بلکه تعامل فعال با دیگر حلقه های معرفتی و مسانخ با آنها است. بنابراین علم از این پس در برابر ایدئولوژی، متافیزیک، اسطوره و دیگر حوزه های معرفتی نیست بلکه خود نوعی تفسیر و تبیین از جهان است که در حاشیه دیگر نحوه های معرفت و بر اساس آنها به عنوان ابزاری کارآمد برای تسلط بر طبیعت شکل می گیرد.

مراحل تاریخی تردید



• بیش از این ارزش معرفتی و جهان شناختی معنای پوزیتیویستی علم در طی چند مرحله مورد تردید قرار گرفته بود. حس گرایان نخستین که از آن ها با عنوان پوزیتیویست های خام نیز یاد می شود بر این گمان بودند که دانش علمی از طریق استقرا، حاصل شده و چیزی جز زیرمجموعه دریافت های حسی نیست. فرانسیس بیکن در قرن شانزدهم که از پیشتازان حس گرایی مدرن است. نمونه ای گویا از این نوع اندیشه است.

فرانسیس بیکن

- بعدها در قرن نوزدهم خصوصا تحت تاثیر کانت حضور فعال ذهن در فرایند دانش علمی از طریق فرضیه هایی که دانشمندان بعد و یا حتی قبل از مشاهده ارائه می کنند، مورد توجه قرار گرفت ولی در این مرحله، ذهن تاثیر تعیین کننده ای در ساختار و هویت معرفت علمی نمی توانست داشته باشند، زیرا فعالیت ذهن اگر پرواز خود را هم از باند حس آغاز نکرده باشد برای دفاع از هویت علمی خود ناگزیر از فرود در آن است. فرضیه های علمی تنها پس از آزمون مجدد به صورت علمی می توانست اثبات شوند.

ابطال پذیری و تایید پذیری



کارل پوپر

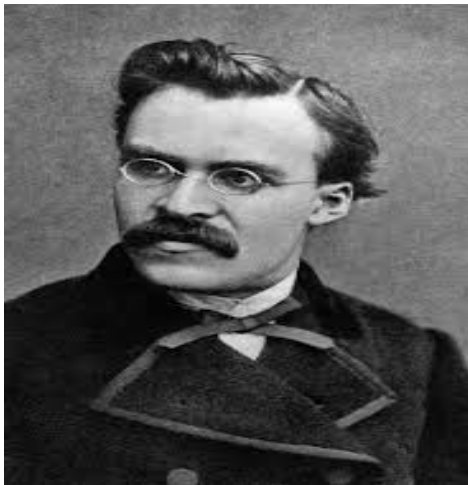
- پوزیتیویست های قرن نوزدهم و پوزیتیویست های حلقه وین به این مقدار از فعالیت ذهن واقف بودند. بعد از آن نقادی هایی که کارل پوپر نسبت به پوزیتیویست های منطقی انجام داد این نکته را روشن ساخت که آزمون حسی هرگز به اثبات یک فرضیه علمی نمی پردازد بنابراین علم یا هیچ آزمونی معرفت و شناخت یقینی به ما نمی دهد.
- پوپر بر این گمان بود که روش علمی نهایتاً می تواند فرضیه های علمی را در صورت ناصواب بودن، ابطال کند. او از این طریق کوشش می کرد تا استقلال معرفت علمی را از دیگر حوزه های معرفتی حفظ نماید.

- دقت های معرفت شناختی فیلسوفان علم این نکته را نیز روشن کرد که حس ثو مشاهده نابی که با صرف نظر از فعالیت ذهن توان ابطال یک فرضیه را داشته باشد نیز وجود ندارد. بنابراین آزمون فرضیه های علمی به اثبات و یا ابطال آنها حقیقتاً منجر نمی شود، بلکه نهایت اثر آزمون، تایید یک فرضیه است. تایید نیز بیش از آنکه حاکی از جهان خارج باشد امری روان شناختی است و اینک با تبیین ارتباط ساختاری و محتوایی معرفت علمی با دیگر حلقه های معرفتی که بیش از آن غیر علمی بودن آن مفروض و پذیرفته شده بود، ارزش معرفتی و جهان شناختی دانش علمی به طور کامل فرو ریخت و نقش ابزاری آن غالب و فراگیر شد.

اثبات و یا ابطال

تأملات فلسفی درباره علم حسی

- تردید در خصلت روشنگران علم حسی و انکار کاشفیت و ارزش جهان شناختی آن در سده های هجدهم و نوزدهم نیز توسط متفکرانی که از ذات فلسفی بیشتری برخوردار بودند مورد توجه قرار گرفته بود. هیوم که فیلسوف حس گرایی بود با توجه به محدودیت های شناخت حسی نه تنها به جدایی علم و ارزش حکم کرد بلکه با انکار ارزش جهان شناختی معرفت علمی به وادی شکاکیت در غلتید



- نیچه فیلسوف متامل دیگری بود که با نظر به محدودیت های معرفت علمی بر تقدم عزم، اراده و گزینش انسانی در شکل گیری ساختارها و نظام های مختلف تاکید کرد.

نیچه



ابوعلی سینا

- فیلسوفان مسلمان نیز از دیرباز به محدودیت های دانش حسی توجه داشتند. بوعلی، نیاز معرفت حسی را به دانش عقلی در الهیات شفا به صراحت بیان کرده بود (ابن سینا، بی تا، ۳۱۰) او در کتاب مباحثات و رد منطق شفا، معرفت حسی را با صرف نظر از معرفت عقلی علم نمی دانست و علم را اولاً و بالذات معرفتی عقلی می دانست (ابن سینا، ۱۹۵۶، ۵۸، ۶۹، ۷۳ ابن سینا ۱۴۰۴ هجری قمری: ۱۴۸) از نظر او معرفت حسی در پوشش دانش عقلی می توانست دانش علمی را پدید آورد.

معرفت حسی

- دقت های فلسفی پیشین در سطح فرهنگ علم قرن نوزدهم مورد توجه دانشمندان علوم تجربی و کاربران این علوم در رشته های مختلف طبیعی و انسانی بود. این مساله از نیمه دو قرن بیستم به شرحی که گذشت مورد توجه قرار گرفت و مشکل دنیای مدرن در این هنگام این بود که پیش از آن هویت و مرجعیت علمی دیگر سطوح معرفتی را نیز تخریب کرده بود و به همین دلیل با آشکار شدن وابستگی دانش حسی و تجربی به دیگر حوزه های معرفتی نه تنها ارزش جهان شناختی علم و دانش های تجربی انکار شد، بلکه دسترسی بشر به دانش علمی مورد تردید واقع شد و به دنبال آن داعیه های روشنگرانه دنیای مدرن در معرض تزلزل و زوال قرار گرفت.

فلسفه های پست مدرن

- پیمایش فلسفه های پست مدرن مرهون زمینه های معرفتی فوق است. فیلسوفان پست مدرن در **انکار ارزش معرفتی علم مدرن** و در **افول روشنگری** که خصیصه اصلی مدرنیته بوده، هم داستان اند، مدرنیته مدعی این بود که در دنیای پیشین با مرجعیت سنت، شهود و وحی، راه بر شناخت حقیقی جهان فرو بسته است و روشنگری پس از آن که به عقلانیت تجربی و ابزاری افول کرده اینک خود را محدود به اصول و بنیان هایی می بیند که در حوزه های معرفتی رقیب آن رقم می خورد.
- پست مدرن ها در چگونگی تاثیر پذیری معرفت پذیری معرفت علمی از دیگر حوزه ها و در تبیین حوزه های تاثیر گذار با یکدیگر اختلاف دارند.



- لیوتار (۱۳۸۰)، اساطیر و دریدا، متافیزیک و میشل فوکو (۱۳۷۸) با تاثیرپذیری از نیچه، اقتدار اجتماعی و گادامر (۱۹۷۵) با تاثیرپذیری از هیدگر، سنت را عامل تعیین کننده و اصلی در شکل گیری معرفت علمی می دانند.

- علم بر مبنای اندیشه های پست مدرن، هویتی مستقل از تاریخ و فرهنگ خود نمی تواند داشته باشد و تاثیر فرهنگ و معرفت هایی که در فرهنگ حضور دارند در نحوه به کارگیری و استفاده از دانش و معرفت علمی خلاصه نمی شود.

لیوتار

- دیدگاه های پست مدرن به نوعی تکثرگرایی و پلورالیسم در معرفت علمی منجر شده و از شکاکیت و نسبیت فهم و حتی نسبیت حقیقت سر درآورد. این دیدگاه نتیجه رویکرد جدیدی به عالم و آدم نیستند، بلکه لازمه منطقی فرایند مدرنیته اند با تعریفی که مدرنیته از روشنگری دارد و راهی که از طریق حس گرایی و پوزیتیویسم طی می کند، چاره ای جز آنچه حاصل شده است نمی تواند داشته باشد

تکثرگرایی و پلورالیسم

هویت فرهنگی علم مدرن

- از آنچه بیان شد دانسته می شود، بر خلاف تفسیر و تبیینی که علم مدرن از خود ارائه می دهد این علم به صورت معرفتی صرفاً تجربی و حسی نیست که مستقل از زمینه های فرهنگی عالمان باشد، به همین دلیل انتقال نظریات این علم از بسرت فرهنگی آن به سوی دیگر کشورها با انتقال فرهنگ همراه است و انتقالات فرهنگی، لوازم و پیامدهای اجتماعی و تمدنی خود را دارد. علم مدرن از آغاز **با لوازم فرهنگی خود** همراه بود و لکن تا زمانی که نگرش پوزیتیویستی بر آن حاکم بود این علم خود را مستقل از فرهنگ و ایدئولوژی و به عنوان معرفتی حقیقی و بی بدیل معرفی می کرد و از همین طریق زمینه های بسط و گسترش خود را فراهم می آورد.

- کشورهای غیر عربی از جمله کشورهای اسلامی نیز بر اساس شناسنامه ای که علم مدرن از خود ارائه می داد با آن مواجه شدند. آنان این دانش را به عنوان میراث مشترک بشریت که به فرهنگ و قومی خاص تعلق ندارد می دیدند و امکانات انسانی و اقتصادی خود را در جهت ترویج و گسترش آن در حوزه فرهنگی خود به کار می گرفتند و از آن پس نیز در پرتو این دانش، حوزه های معرفتی خود را ارزیابی می کردند.

تأثیر معنای پوزیتیویستی علم در فرهنگ اسلامی

- دنیای اسلام با پذیرش معنای پوزیتیویستی علم، ناگزیر متافیزیک، کلام عرفان، فقه، اصول و دانش دینی و هنجاری خود را نمی تواند علم بداند. حوزه های مزبور از این پس ناگزیر مطالعات غیر علمی بوده و به عنوان موضوع دانش تلقی می شوند و با آمدن علم مدرن، مطالعات علمی نسبت به دین الزاما مطالعات بیرون دینی است.

- دیدگاه فوق نظام معرفت دینی را که از قبل از آمدن علم مدرن عهده دار تبیین عالم و ادم است از اعتبار ساقط کرده و معرفت جدیدی را که از بنیان های فرهنگی و تمدنی دنیای غرب سرچشمه می گیرد، جایگزین می گرداند و این معرفت جدید که با عنوان معرفت علمی در سازمان های رسمی علم تدریس می شود هویت فرهنگی جدیدی را در امتداد فرهنگ غرب پدید می آورد.

هویت فرهنگی جدید

- جوامع اسلامی اصطکاک علم مدرن را با هویت فرهنگی دینی خود خصوصا در دایره علوم انسانی از آغاز احساس می کردند آنان نظریات علمی مدرن را گاه با اصول اعتقادی خود، گاه با ظواهر یا صوص دین منافی می یافتند و برای حل این تناقض راهکارهایی را جست و جو می کردند که اغلب به تغییر باور و نگرش اعتقادی آنان و به بازخوانی و قرائت جدیدی از دین منجر می شد. قرائت های جدیدی است که در حاشیه علم مدرن برای دین و شریعت پدید می آید اغلب متخذ از کوشش هایی است که متکلمین غربی برای تطبیق مسیحیت با انش جدید انجام داده اند. بنابراین ورود دانش مدرن تا بازنویسی لایه های عمیق فرهنگی و بازخوانی و بلکه بازسازی بنیادهای معرفت دینی ادامه می یابد(پارسانیا، ۱۳۸۵)

- تا هنگامی که علم با تعریف پوزیتیویستی خود در ذهنیت دانشمندان راه می یافت نخبگان علمی جوامع اسلامی ناگزیر به تغییرات مزبور تن در می دادند و لکن اینک که **معنای پوزیتیویستی علم افول کرده** و هویت ایدئولوژیک و یا فرهنگی آن اشکار شده، فرصت نوینی برای حل اصطکاک، به دست آمده است. و آن تغییر تئوری ها و نظریه های علمی با استفاده از بناین های فرهنگی و دینی جوامع اسلامی است

- تا هنگامی که متفکرین مسلمان بر اساس علم مدرن و از زاویه نگاه این دانش به فرهنگ و دین خود می نگرد به جای بازخوانی و رجوع مکرر به فرهنگ و دین خود، ناگزیر به **بازسازی و تغییرات ساختار شکنانه دین و فرهنگ خود** روی خواهند آورد و نتیجه این گونه تحولات، شکل گیری فرهنگی سکولار دنیوی و ارائه تفسیری جدید از دیانت است که در ذیل این فرهنگ، ابعاد متعالی، قدسی و آسمان خود را از دست داده و به صورت دینی سکولار درآمده باشد، دین سکولار به جای آن که نیازهای عصر و محیط خود را با روش اجتهادی از طریق بنیان ها و اصول خود پاسخ دهد و در جهت دینی کردن عصر خود خود گام بردارد، ذخیره های فرهنگی امت اسلامی را در خدمت عرف دنیوی بشر امروز قرار می دهد.

باز سازی علم مدرن و باز خوانی علم دینی

- توجه به هویت فرهنگی دانش مدرن، امکان حرکت معکوسی را فراهم می آورد و آن بازسازی معرفت علمی بر اساس مبانی، اصول یا متافیزیک دینی است (جوادی آملی، ۱۳۸۶) در این رویکرد سه جای رجوع و بازخوانی مجدد تئوری های غربی به بازخوانی علم و فرهنگ اسلامی و لایه های عمیق این معرفت نظیر فلسفه، کلام و عرفان پرداخته می شود تا از این طریق، معرفت علمی جدید در یک تحول ساختاری بازسازی شود و البته رهاورد این حرکت جدید پیدایش علمی نوین خواهد بود. علم و دانشی که بر اساس متافیزیک و هستی شناسی دینی شکل می گیرد و از منابع معرفتی فرهنگ و تمدن اسلامی بهره می برد، بدون شک علمی قدسی و متعالی است.

- این علم به جای آنکه همه هستی را به افق طبیعت و امور حسی و آزمون پذیر تقلیل دهد طبیعت و امور حسی و تجربی را در ذیل اصل دینی و یا عقلی خود تعالی بخشیده و به صورت آیات و نشانه های الهی باز خوانی می کند.

امور حسی و آزمون پذیر

قرائت پست مدرن از دین

- نکته پایانی و در عین حال پراهمیتی که باید به آن توجه نمود این است که نگاه دینی همان گونه که نمی تواند در چهارچوب پوزیتیویسم و حس گرایی، علم مورد نظر خود را سازمان داده و بازسازی کند در چهارچوب دیدگاه های پست مدرن نیز به مقصد خود نمی رسند، زیرا نگرش پست مدرن به رغم نگرش انتقادی خود نسبت به تعریف پوزیتیویستی علم از برخی اصول بنیادی این دانش خارج نشده و در حقیقت نقد خود را بر اساس همان اصول سازمان داده و به همین دلیل نیز از شکاکیت و نسبیت فهم و حقیقت سردرآورده است.

شکاکیت و نسبیت فهم و حقیقت

• اگر دین تبیین علمی خود را بر اساس دیدگاه های پست مدرن و با استفاده از بنیان های معرفتی آن سازمان دهد د راین حال گرچه به ظاهر فاصله بین دو حلقه معرفت دینی و معرفت علمی برداشته و علم دینی به تبیین پدیده های عینی و از جمله دین می پردازد و لکن این تبیین تنها به عنوان یکی از تفاسیر ممکن در عرض دیگر تفاسیر متقابل و گاه مخالف قرار می گیرد بدون این که دلیل و معیاری برای توزین و داوری بین آنها باقی مانده باشد.

- بر مبنای اندیشه های پست مدرن، حضور دین و یا دیگر حلقه های معرفتی و فرهنگی نظیر اسطوره ایدئولوژی، فلسفه و یا اقتدار در ساختار معرفت علمی تنها به این دلیل است که علم، ارزش جهان شناختی و به تعبیر بهتر ارزش کشف و واقع نمایی خود را از دست داده و به صورت دانشی ابزاری در یکی از سطوح نازله فرهنگ بشری قرار می گیرد و علم دینی اگر در همین چهارچوب معنایی سازمان یابد، بدون شک هویتی ابزاری و بشری پیدا می کند. زیرا چنین علمی نیز به عنوان یکی از پدیده های فرهنگی و تاریخی بشر شناخته می شود که بر مبنای بعضی از اشکال و صور فرهنگی آن سازمان یافته است.

ارزش کشف و واقع نمایی

- اندیشمندان دینی اگر اصول و مبانی فیلسوفان پست مدرن را که در حقیقت برخی از بمین اساسی نگرش پوزیتویستی به علم نیز هست، بپذیرند. در نخستین گام تلاش علمی خود به واپسین مقامی سقوط خواهند کرد که معرفت و آگاهی مدرن پس از چند سده به آن راه یافته است و آن اعلان پایان روشنگری و سیطره فراگیر شکاکیت، نسبیت، تاریخی نگری محض است

شکاکیت، نسبیت، تاریخی نگری

وجوه اشتراک و امتیاز تفاسیر مدرن و پست مدرن از علم

- اصل مشترکی که دیدگاه‌های پوزیتیویستی و پسامدرن از آن استفاده می‌کنند و همین اصل اندیشه‌های پست مدرن را به سوی شکاکیت سوق داده است انکار هویت علمی و ارزش جهان شناختی سایر حلقه‌های معرفتی است.
- پوزیتیویسم در بستر اندیشه‌های مدرن با دو مبنای معرفتی مهم سازمان یافت مبنای اول انکار ارزش معرفتی دانش شهودی و وحی است. این مرحله با اصل روشنگری مدرن پیوند خورده است زیرا روشنگری هر نوع معرفت فراعقلی را انکار نمود و در صدد تبیین صرفاً مفهومی و عقلی جهان برآمد پیوند روشنگری با این اصل موجب شد تا رویکرد رومانتیست‌های آلمانی به دانش شهودی به عنوان رویکرد ضد مدرنیته شناخته شود.

- اصل دوم آشکار ارزش معرفتی خرد ناب و تنزل دادن عقلانیت به افق دانش تجربی و آزمون پذیر است. پوزیتیویسم با دو مبنای سلبی فوق یعنی انکار مرجعیت عقل و وحی، علم را به گزاره های آزمون پذیر منحصر ساخت و این بخش از معرفت را مستقل از دیگر حوزه های معرفتی در نظر گرفت.
- پست مدرن ها با تمرکز بر معنای پوزیتیویستی علم، استقلال مورد ادعای پوزیتیویست ها را مورد نقد قرار دادند و نقد استقلال مزبور بدون نقد دو مبنای سلبی یادشده سبب ظهور بحران در روشنگری مدرن و افول و بلکه زوال حقیقت علم شد.

تنزل دادن عقلانیت به افق دانش تجربی

- پست مدرن ها نتوانسته اند دو مبنای سلبی پوزیتیویسم را به چالش کشانیده و از هویت علمی وحی و شهود و عقل نظری و عملی فاع نمایند و به همین دلیل نقد آنها در محدوده نقادی معنای پوزیتیویستی علم باقی ماند و این مقدار از نقد گرچه دین و فرهنگ های دینی و از جمله دنیای اسلام را از ذیل فشار حاصل از ناحیه معنای پوزیتیویستی علم رهایی می بخشد، لکن راه دفاع از هویت دینی علم و یا علم دینی و مقدس را هموار نمی کند.

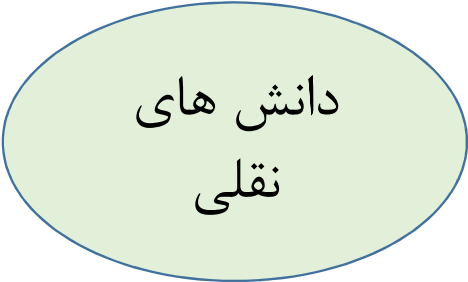
دو مبنای سلبی پوزیتیویسم

الزامات علم قدسی

- علم دینی و مقدس در صورتی امکان پیدا می کند که نقد خود را از محدوده تعریف پوزیتیویستی علم خارج کند و مفروضات و یا بنیان های پنهان اندیشه های پست مدرن را نیز به چالش کشد. منحصر دانستن علم به تعریف مقبولی که همه عمر آن به دو سده نمی رسد و نقد این معنای از علم راهگشا نیست قبل از هرچیز باید انحصار مزبور در هم شکسته شود و حقیقت علم در لایه های عمیق تری که معنای تجربی و پوزیتیویستی آن بر آنها بنیان نهاده شده نیز جست و جو شود.

معنای تجربی و پوزیتیویستی آن

- متفکرین دنیای اسلام از دیرباز از سنگرهای عقلانی و وحیانی علم نیز دفاع کرده اند و بر این اساس زمینه های تکوین علم تجربی و حسی را نیز هموار ساخته اند. پذیرش وحی و مرجعیت علمی آن، موجب شده است در حاشیه وحی نوعی از نقل که مبتنی بر وحی است نیز به حوزه عقلانیت اسلامی وارد شده و بخش گسترده ای از دانش های نقلی را پدید آورد، بدون آنکه در هویت این دسته از معارف نیز تردید شود.



دانش های
نقلی

- به راستی جای این پرسش باقی است که لفظ عقل و علم در تعبیر دینی در فرهنگ و تمدن اسلامی به چه معنا به کار برده می شود و به چه دلیل الفاظ مربوط به آن معانی، اینک در حاشیه آموزش های مدرن، باید در خدمت مفاهیم محدود و مقیدی قرار گیرند که نسبتی سازگار با مفاهیم دینی و تمدنی دنیای اسلام ندارند.

لفظ عقل و علم

- متفکرین مسلمان در جهت احیای علم دینی ضمن به چالش کشیدن مباین و اصول معرفتی دنیای مدرن خصوصا ان دسته از مبانی عامی که به صورت آشکار یا پنهان مورد قبول فلسفه های پست مدرن نیز قرار گرفته باید پاسخ گوی نقدها و چالش هایی نیز باشند که از ناحیه متفکران غربی متوجه مبانی معرفت و علم دینی شده است.
- حضور متفکران مسلمان در چنین عرصه ای، بعد منطقی و جنبه نظری مسئله را تامین می کند و سنگر های علمی فرهنگ و تمدن اسلام را استحکام می بخشد

فلسفه های پست مدرن

پینوشت

- این مقاله در سیزدهم دسامبر سال ۲۰۰۶ در کنفرانس بین المللی «آینده، گفت و گوی دین و علم» (The future of religion and Science Dialouge) در دانشگاه پارا مدینه جاکارتا ارائه شده است.